

مجتمع‌های نظامی صنعتی و نقش نظامیگری در سیاست خارجی امریکا

دکتر فاطمه شکوهی آذر*

سعید گیوکی**

چکیده

مجتمع‌های نظامی صنعتی یکی از پدیده‌های سیاست بین‌المللی هستند که نقش پیچیده‌ای را در فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست خارجی برخی کشورها ایفا می‌کنند. مجتمع‌های نظامی - صنعتی قادر به شکل دادن رفتار و سیاست خارجی کشورها می‌باشند و در بررسی تحولات بین‌الملل، به عنوان یک ابزار تحلیل، در تبیین علل رفتار بعضی کشورها به ویژه در حوزه‌های امنیتی و نظامی می‌تواند مورد بررسی قرارگیرد. چرا که برخی کشورها همواره در سیاست خارجی خود به دنبال این مسئله بوده‌اند که چالشهای سیاسی موجود را وارد حوزه‌های امنیتی نمایند. مجتمع‌های نظامی - صنعتی حاصل پیوند بخشهای مختلف سیاسی و اقتصادی هستند که با نفوذ در لایه‌های مرکزی حاکمیت و دستگاه سیاسی کشورها دست یابی به «قدرت» و «ثروت» را برای خود مهیا ساخته‌اند. و در نتیجه بر اقتصاد، علم، سیاست و جامعه کشورها تاثیر گذارده‌اند.

واژگان کلیدی: مجتمع‌های نظامی - صنعتی، سیاست خارجی، نظامیگری، رفتار نظامی

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، گروه علوم

سیاسی، تهران، ایران

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

مقدمه

در ابتدا اگر بخواهیم تعریفی از مجتمع های نظامی - صنعتی داشته باشیم باید بگوییم که «روندی در جهت گسترش تفکر نظامیگری در ساختار تصمیم گیری یک کشور است؛ تفکری شامل: نظامی، سیاسی، رسانه ای، بنگاه های اقتصادی، دانشگاهی» است.

نظامیگری عبارت است از اعتقاد به این که جنگ و آمادگی همیشه برای جنگ از مهمترین وظایف ملت و عالی ترین شکل خدمات عامه می باشد. [علی بابایی، ۳۶، ۱۳۸۲]. در اینجا باید این نکته را بیان کرد که نظامیگری یک تفکر و رفتاری است که در مقابل حوادث و بحران اولین تفکر آن نظامیگری است. چه در بعد ملی و چه بین المللی، چه در میان سیاسی ها و چه نظامی ها، در کشور های سرمایه داری که اغلب تولیدات نظامی در دست بخش خصوصی است، «افزایش ثروت» در جهت تداوم تولید هدف نهایی مجتمع های نظامی - صنعتی را تشکیل می دهند. اما در کشور های جهان سوم که دولت همه کاره در امر تولید و فروش است، «تمرکز بیشتر قدرت» مهمترین هدف از فعالیت مجتمع های نظامی - صنعتی را تشکیل می دهد.

بین رفتار نظامی و نظامیگری نیز تفاوت وجود دارد. رفتار نظامیگری به رفتاری گفته می شود که اولویت اولش در مدیریت بحران ها مبتنی بر حذف باشد نه تعامل چه در حوزه داخلی و چه در حوزه خارجی.

رفتار نظامیگری در حوزه خارجی با سیاست های جنگی و فروش تسلیحات و در حوزه داخلی با افزایش هزینه های کلان نظامی و حذف مخالفین و جناح های سیاسی توأم با خشونت معنا پیدا می کند.

همان طور که بیان شد نظامیگری را باید یک روند دانست هر چند کشوری در مقاطعی از تاریخ خود ممکن است دچار نظامیگری شود. (حتی کشور های دمکراتیک) اما تداوم آن است؛ که منجر به روند نظامیگری در آن کشور می شود. بخشی از دلایل شکل گیری مجتمع های نظامی-صنعتی را این گونه می توان بیان کرد که بین تولید کنندگان امنیت و مصرف کنندگان امنیت یک انطباق ذهنی در حوزه ابزارهای نظامی ایجاد شود. بر این اساس مجتمع های نظامی-صنعتی در شرایطی امکان رشد بیشتری می توانند داشته باشند که تهدیدات امنیتی وجود داشته باشد، و در همین راستا یک تطابق ذهنی برای رفع تهدیدات امنیتی در حوزه ابزارهای نظامی شکل بگیرد. بخشی دیگر برای شکل گیری این مجتمع ها وجود ترس امنیتی یا باور به آسیب پذیری امنیتی نظامی است. در واقع اصل شکل گیری این مجتمع ها در پاسخ به چالش های امنیتی است.

همچنین ضرورت های دفاعی یک کشور و تامین امنیت آن را باید مورد توجه قرار داد. زیرا این مسئله مبتنی بر ضروریات موجود است، در صورتی که مجتمع های نظامی-صنعتی به دنبال گسترش تولیدات نظامی در جهت تصورات غیر واقع و غیر ضروری است که گروه اقلیت برای سود بیشتر بر رهبران حاکم و اکثریت جامعه تحمیل میکنند.

مجتمع های نظامی صنعتی از منظر اقتصادی

سرمایه گذاری در صنایع و تشکیلات نظامی و حوزه های ذیربط به مراتب سود بسیار کمتری نسبت به همین سرمایه گذاری در صنایع غیر نظامی و درآمد ملی کشورها دارد. از هر یک دلار سرمایه گذاری در صنایع نظامی حدود چهار تا پنج دلار تولید میشود؛ اما این در سرمایه گذاری در صنایع غیر نظامی ۱۰ تا ۱۲ دلار سود به تولید ناخالص می افزاید. دلیل آن به خاطر انحصار و تکنولوژی بالا است. در انحصار چونکه

تولید کم می‌شود؛ گردش قطعات نیز کم است؛ پس سود که عمدتاً در تولید قطعه است نیز کم می‌شود. که البته خود کمپانی‌ها تولید را کم میکنند؛ زیرا محدودیت باعث محبوبیت می‌شود، که البته یک اصل نظامی نیز می‌باشد و همچنین محرمانه بودن خود باعث تولید کم می‌شود. یکی از خاصیت‌های مهمی که صنایع و کالا‌های غیر نظامی دارند مربوط به چرخه وسیع اقتصادی آن است؛ یعنی یک کالای غیر نظامی به علت خاصیت غیر محدود آن، بعد از تولید نهایی معمولاً چندین زنجیره اقتصادی را پشت سر می‌گذارند، تا به مرحله مصرف نهایی برسد. یعنی بخش وسیعی از سیستم جامعه از تحرک زنجیره‌ای آن بهره‌مند می‌شود. یک کالای غیر نظامی به علت ماهیت غیرمحدود خود می‌تواند با زنجیره‌ای گسترده‌ای در دسته‌های از خریدار و فروشنده مواجه باشد. مثلاً صنعت خانه‌سازی را می‌توان، موتور متحرک اقتصادی یک کشور محسوب کرد چرا که در آن بیش از چند صد شغل با آن درگیر می‌شوند؛ که شرکت‌ها و کارخانه‌های زیادی را درگیر خود کرده و موجب اشتغال‌زایی و چرخش اقتصادی در سطح ملی می‌شود. اما شرکت‌های نظامی به علت ماهیت نظامی بودن و محرمانه بودنشان خود به خود باعث می‌شوند که ورود به آن با مشکل مواجه شود. به همین دلیل چرخش اقتصادی در آن در سطح ملی محدود بوده و به زیان اقتصاد کشور است. چراکه کالا‌های نظامی یک کالا‌های استراتژیک هستند و باید استراتژیک بمانند که نکته در محرمانه بودنشان است که اگر استراتژیک نباشند دیگر نمی‌تواند ماهیت خود را حفظ کنند. برای نمونه ژاپن به دلیل محرومیت از مسائل نظامی که پس از جنگ جهانی دوم؛ دول پیروز بر آن تحمیل کردند، صنایع خود را به سمت غیر نظامی گسترش داد. ولی آمریکا برعکس در صنایع نظامی سرمایه‌گذاری‌های کلانی انجام داد. نتیجه این شد که ژاپن که نیمی از تولید صنعتی آمریکا را در سال ۱۹۷۰ داشته با گذشت زمان از آمریکا پیشی گرفته است.

در سال ۱۹۱۳ کشور ژاپن ۲/۵ درصد تولید صنعتی جهان را دارا بود. این امر

در سال ۱۹۳۸ به ۵ درصد تولید صنعتی جهان و در ۱۹۸۸ به ۱۰ درصد رسید. روند فوق در سایه رشد اقتصادی ژاپن در طی سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ بهتر تحلیل خواهد شد، زیرا در این دوران ژاپنی ها توانستند تولید ناخالص داخلی خود را از یک بیستم اقتصاد امریکا در سال ۱۹۵۰ به نصف آن در سال ۱۹۸۸ برسانند [متقی، ۱۳۷۶، ۱۲۸].

سود غیر نظامی در میان مدت و بلند مدت است؛ اما نظامی در کوتاه مدت. همچنین افزایش تولیدات تسلیحاتی باعث تشدید روند نزول اقتصادی می شود؛ به این دلیل که کشور نیروی فعال خود را از صنعت رونق دار غیر نظامی به سمت غیر فعال نظامیگری سوق داده است؛ که صحبت از فرصت های از دست رفته می شود.

در رابطه با بودجه نظامی ایالات متحده آمریکا شایان ذکر است که پس از دوران جنگ سرد، بر مبنای گزارش موسسه کامنولث که شامل مطالعات اطلاعات آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا می باشد، سهم ایالات متحده آمریکا در هزینه های نظامی جهان از ۲۸ درصد به ۳۴ درصد ارتقاء یافت. بودجه ۲۶۲ میلیاردی این کشور حدود ۳۷ درصد کل هزینه های جهان را شامل می گردد. [لارنس، ۲۰، ۱۳۷۴]. بسیاری از بخش های اقتصادی و غیر نظامی ایالات متحده آمریکا تولیدات خود را بنابر سفارش نظامیان به پیش می برند و رونق خود را مدیون پنتاگون و سایر نهادهای نظامی می باشند. از این جهت هرگونه کاستی و یا رکودی در بودجه و هزینه های نظامی نه تنها بر این بخش که بر سایر بخش های نظامی - اقتصادی ایالات متحده آمریکا تاثیر منفی باقی می گذارد. علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا با اهداف حفظ و تقویت برتری اقتصادی خود به افزایش صدور جنگ افزارهای خود در سطح جهانی تاکید خاصی می کند و معتقد است که درآمد حاصل از این صادرات قابلیت این را به همراه دارد که هزینه های تاسیسات نظامی داخلی را برآورده سازد و همچنین مقادیر مازاد به دست آمده را به اقتصاد غیر نظامی تخصیص دهد. بنابراین لازمه استمرار سیاست های مداخله گرایی نظامی در سرتاسر جهان می باشد. [شولزینگر، ۱۳۷۹، ۶۲۶].

هنگامی که دولت دست به اقدامات نظامی می‌زند باید مخارج آن را از کسر بودجه های عمومی-اجتماعی جامعه تامین کند که عواقبی چون تحمیل فقر بر اقشار پایین دست جامعه دارد. ولی در سطح بنگاه وضع به نحوی دیگر است. نکته در اینجا است که اگر چه در سطح ملی این باعث عقب‌نگه داشته شدن کشورها از فرصت های تولیدهای صنعتی در بازار رقابت آزاد هستند، اما شرکت های نظامی از این امر سودهای بسیار کلانی را نصیب خود می‌کنند که دلیل آن فضای غیر رقابتی و سود آور این شرکت ها می‌باشد. از هر دلار سرمایه گذاری در صنایع نظامی ۴۰ تا ۵۰ درصد سود نصیب بنگاه می‌شود ولی از هر دلار سرمایه گذاری در صنایع غیر نظامی بنگاه حدود ۱۵ درصد سود حاصل می‌شود، یعنی نفع بنگاه در صنایع نظامی است؛ چرا که باوجود انحصار، قیمت بالا می‌رود، چون توسط تولیدکننده قیمت گذاری می‌شود و برعکس بازار رقابت آزاد عمل می‌کند و دیگر اینکه دارای تکنولوژی بسیار پیشرفته ای است. در صنایع تکنولوژی بر نرخ سود بالا است ولی حجم سود پایین است در نتیجه سود برای اقتصاد ملی نیست بلکه برای بنگاه است.

علت رشد اقتصادی ژاپن و معادله نابرابر آنرا در حوزه سرمایه گذاری و موازنه تجاری با ایالات متحده، باید شرایط و روند رقابت های هژمونیک ایالات متحده در دهه های ۱۹۵۰-۱۹۸۰ دانست. در این دوران امریکایی ها بطور متوسط ۴۰ درصد از هزینه های نظامی جهان را به انجام می‌رساندند و در نتیجه قادر نمی‌گردیدند تا هزینه‌های فراگیرتری را در حوزه اقتصادی و تکنولوژیک به انجام رسانند. این امر فرصت و شرایط مناسب و مطلوب را برای آلمان و ژاپن، ایجاد نمود تا در حالی که بازسازی اقتصادی خود مبادرت ورزند که هزینه چندانانی را برای امنیت و رقابت های بین‌المللی پرداخت نمی‌نمایند. [متقی، همان، ۱۳۱].

حتی در کشورهایی که اقتصاد رقابتی ندارند به علت ماهیتی که دارند؛ یعنی سری بودن آن باعث می‌شود که انحصار در بازار به وجود می‌آید و اینجاست که قیمت ها

بر اساس وضع قوانین و نه به وسیله تلاش عرضه و تقاضا تعیین می گردد که عمده خریداران آن نیز دولت ها هستند نه بازار موجود.

مجموعه های نظامی-صنعتی از منظر علمی-آموزشی

همانطور که یک پیوستگی معکوس بین میزان تولید ناخالص ملی به علت هزینه های نظامی اختصاص داده شد؛ میتوان چنین رابطه ای را هم با توسعه و تحقیق نظامی و غیرنظامی نشان داد. یعنی کشورهای که تحقیق و توسعه خود را صرف امور نظامی میکنند باعث می شود که در دیگر حوزه های علم سهم شان پایین بیاید؛ و عمده هزینه تحقیق در امور نظامی اختصاص داده شود. نتیجه تمرکز بخش منابع در این واقعیت قرار دارد که بخش رو به افول، که منابع نظامی در آن متمرکز شده است عواید کمتری در پیشرفت تکنیکی متوجه کشور می کند. گفته می شود دلار و سرمایه گذاری در صنعت نظامی پیشرفت تکنیکی بسیار کمتری را نسبت به سرمایه گذاری در صنایع فعال غیر نظامی نتیجه می دهد. که دو دلیل را می توان ذکر کرد:

۱- سری بودن تحقیقات نظامی به دلیل خاصیت محرمانه بودنش؛ در حوزه محدودی باقی می ماند و از تبادل نظر گسترده و مشارکت جمعی محروم است لذا نتایج علمی کمتری را نسبت به پژوهش های غیرنظامی که از منطق امنیتی و سری برخوردار نیست، دارد در نتیجه دو مسئله پیش می آید: اول، جزیره، جزیره شدن تکنولوژی درون آن کشور. دوم، قطع رابطه با دیگر کشورها.

۲- برخی علوم به دلایل استراتژیک و منطق محرمانه در صنایع غیر نظامی استفاده نمی شود. بر این اساس بازدهی این دسته از علوم و تکنولوژی در سطح جامعه کم می شود و فقط افراد خاصی توانایی دسترسی به آن را پیدا می کند لذا اثرات منفی این موضوع در بازدهی علمی جامعه آشکار می گردد. درست است که خیلی از اختراعات به وسیله نظامیان صورت می گیرد اما بنابر آنچه که گفته شد انگیزه کمتر و شاید هیچ

انگیزه ای وجود ندارد، تا این اختراعات در صنایع غیر نظامی به کار برده شوند. لذا در کشورهای که به نوعی دچار تفکر نظامی‌گری شده‌اند؛ چنین ساختاری آثار علمی - آموزشی مخربی را در این کشورها به جای گذاشته است. بر مبنای تحقیقات صورت گرفته حدود یک سوم محققان امریکایی و سایر کشورهای با ساختار نظامی‌گری در بخش مربوط به تحقیقات نظامی و فضایی مشغول هستند؛ که نتیجه طبیعی آن کاهش میزان سطح علمی دانش‌آموختگان اینگونه کشورها در سایر حوزه‌های غیر نظامی و در نتیجه کاهش سطح تولیدات علمی کشور، نسبت به کشورهای صنعتی دیگر بوده است. اصولاً راز پیشرفت و توسعه در حوزه‌های علمی مشارکت و پژوهش جمعی است؛ یعنی این تبادل نظر ها و انتقادات است که به رشد و شکوفایی استعداد منجر می‌شود.

مجتمع‌های نظامی - صنعتی از منظر سیاسی

مهم‌ترین نتیجه مجموعه‌های نظامی-صنعتی در بعد سیاسی در کشورهای میلیتاریستی تضعیف فرآیندهای دموکراتیک در تصمیم و استراتژی‌های کشور در بعد سیاسی است. نفوذ مجتمع‌های نظامی - صنعتی موجب شد که فعالیت حکومت‌ها در امور نظامی - استراتژیک بیشتر حول محور خواسته‌ها و منافع این مجتمع استوار باشد و سیاست خارجی در جهت تامین اهداف سیاست امنیتی برنامه ریزی شود. با آنکه انتظار می‌رفت پس از جنگ جهانی دوم نقش نظامیان در دوران صلح کاهش یابد، ولی برعکس نظامیان نفوذ خود را بر فرایند تصمیم‌گیری سیاست‌های خارجی و امنیتی دولت همچنان حفظ کردند. نظامیان فرانسوی، انگلیسی، امریکایی بدلیل مشارکت در مذاکرات و عقد قراردادهای به صورت مستقیم و غیر مستقیم در فرایند تصمیم‌گیری نقش دارند. پیوند منافع نظامیان با صنایع سنگین و تسلیحاتی را می‌توان در شخصیت مک نامارا وزیر دفاع کابینه کندی مشاهده کرد. مک نامارا پیش از آنکه به مقام وزارت دفاع برسد، در شرکت فورد مشغول به کار بود و پس از برکناری از مقام وزارت رئیس بانک‌های

جهانی شد و همزمان نقش مشاور شرکت های بزرگ سازنده وسایل تسلیحاتی را نیز برعهده داشت. [ازغندی، ۱۲۴، ۱۳۷۴-۱۱۶].

برای اولین بار آیزنهاور رئیس جمهور امریکا اصطلاح مجتمع های نظامی-صنعتی را به مفهوم واقعی آن در سخنرانی خداحافظی خود در سال ۱۹۶۱ بکار برد. در این نطق تاریخی گفته بود: «پیوند سازمانهای بزرگ صنایع و عظیم تسلیحاتی در تجربه امریکا امری جدیدی است. نفوذ کامل-اقتصادی، سیاسی حتی روانی روی-درهر شهر، ایالت و هر دفتر رسمی حکومت فدرال پیامدهای خطرناک آن غفلت کنیم (این موضوع) شامل همه کارها و معاش ما شده است. و در هر ساختاری از جامعه ما وجود دارد. درهئیت دولت ما باید در مقابل اعمال نفوذ توجه ناپذیر-آگاهانه یا ناآگاهانه-مجتمع های نظامی-صنعتی هوشیار باشیم. از قدرتی که پتانسیل ایجاد فجایع مصیبت بار را دارد و خواهد داشت. ما هرگز نباید اجازه دهیم که تاثیرات این ائتلاف، آزادی و فرایندهای دموکراتیک ما را به خطر افکند. تنها شهروندان آگاه و هوشیار می توانند ماشین نظامی-صنعتی را ملزم به اتخاذ اهداف و روشهای صلح آمیز کند بطوریکه امکان شکوفایی توأمان امنیت و آزادی وجود داشته باشد» [سخنرانی آیزنهاور، ۱۹۶۱]. مفهوم رایج دموکراسی «حکومت مردم» و یا دست کم «حکومت اکثریت» تعریف شده است. لذا نخستین ویژگی به شیوه دموکراتیک روی کار آمدن خواسته های مردم و جریانات همسویی با آن در حوزه های داخلی و خارجی است. وابستگی تصمیمات و استراتژی های اساسی کشور به قشر ممتاز از لایه های مختلف جامعه است، که مجتمع های نظامی-صنعتی را تشکیل می دهد؛ قشری که محرک اصلی فعالیت چرخه این مجتمع را تشکیل می دهند. در واقع منطق رفتاری این قشر ممتاز نه منافع ملی و همگانی بلکه منافع سیاسی و اقتصادی خاصی است، که هدف اصلی بالا ترین سطح مجموعه را تا پایین سطوح آن تشکیل می دهد. هدفی که در حقیقت زائیده اقلیتی ممتاز است. مهم ترین دلیلی که موجب نگرانی جوامع دموکراتیک می گردد، مربوط به همین وجود

قدرت نظامی غول پیکر در داخل کشور است، که شبکه پیچیده ای از روابط در ساختار سیاسی کشور ایجاد کرده است. افسران عالی رتبه در این جوامع عنصری عمیقاً محافظه کار و حتی ارتجاعی را تشکیل می دهند که همواره در پی حفظ وضعیت موجود از طریق روابط اقتصادیشان با تجار بزرگ هستند. ماهیت مجتمع های نظامی-صنعتی در استفاده از منطق خشونت در برخورداری با چالش ها و تهدیدات پیرامونی نهفته است. نظامیان از طریق اعمال نفوذ وسیع بر حکومت و تحمیل خواسته های نظامیان بر سیاستمداران برای بدست آوردن و یا حفظ آنچه که خود صلاح می دانند. در چنین کشورهایی از پشت پرده، سیاست و حکومت را هدایت و کنترل می کنند. در این حالت میلیتاریسم به معنی نفوذ فزاینده قوای مسلح در فرایند تصمیم گیری سیاست می باشد. [ازغندی، ۳۴، ۱۳۶۴-۲۶].

شکل دیگری از نظامی سالاری به استخدام درآوردن سیاست، حکومت، تکنولوژی و تولید در راستای اهداف نظامی توسط حاکمیت یا جناح های حکومتی و سرمایه داران یا گروه های صاحب نفوذ می باشد. در این صورت آنچه که در کشور انجام می شود در راستای اهداف و ماموریت های نظامی است و غیرنظامیان هم می توانند از آن بهره ببرند. در این حالت سیاست، اقتصاد و نظامیگری به هم گره می خورد و دیگر جدایی بین جامعه، ارتش و سیاست مقدور نمی باشد و به گفته زنیگهاویس، استاد دانشگاه فرانکفورت، روابط پیوسته و سود جویانه بین برگزیدگان بخش های سیاست، اقتصاد و تکنولوژی و ارتش است که با همکاری متقابل، موضع خود را برای تامین منافع مشترک در دولت و جامعه، مستمرا و به طور غیرقابل کنترلی مستحکم کرده اند، [ازغندی، همان، ۱۰۸].

بازیگران این مجموعه معمولاً ناچار هستند برای توجیه اهداف و عملکرد خود مرتباً به جای تکیه بر گزینه های سیاسی و کانال های دموکراتیکی در برخورد با چالش های محیطی گزینه نظامی را به عنوان اولین و آخرین انتخاب ممکن بر افکار عمومی تلقین نمایند و آن را به عنوان بهترین پاسخ در برخورد با تهدیدات قلمداد کنند. معمولاً نتیجه

طبیعی این توجیحات نظامی در سطح اجتماعی می تواند به افزایش درصد گسترش و انتقال رویه «خشونت» به افرادی که به نوعی متأثر از منطق رفتاری و تبلیغاتی سطوح مختلف مجتمع های نظامی-صنعتی بوده اند منجر شود. در این رابطه گرایش به روحیه خشونت طلبی در سطح اجتماعی می تواند به عنوان مهمترین پیامد ممکن اجتماعی چرخه فعالیت مجتمع های نظامی-صنعتی محسوب شود.

مجتمع های نظامی صنعتی در قرن بیست و یکم

پایان جنگ سرد موازنه نظامی جهان را کاملاً برهم زد و ایالات متحده آمریکا به صورت تنها ابرقدرت جهان درآمد که برای حفظ این ابرقدرتی خود ناگزیر از استفاده و اتکا به نیروی نظامی بود. [شولزینگر، همان، ۶۴۱]. دولتمردان ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد بر این اعتقاد بودند که ایالات متحده در راستای حفظ و ادامه رهبری متحدان از منافع به سزایی برخوردار می باشد. بر این مبنا بایستی رهبری سیاسی و نظامی ایالات متحده استمرار داشته باشد. [رفالز، ۱۳۷۰، ۱۰۸].

با توجه به این مسئله و بر این اساس شاید بتوان گفت امروزه در سالهای ابتدایی قرن بیست و یکم، آمریکا بیش از هر زمان دیگر سیاست نظامیگری را دنبال می کند. چالمرز جانسون سه دلیل عمده را برای اثبات این مدعا بر می شمارد. اول آنکه سیاست های مبتنی بر رویارویی بخش عمده ای از گزارش های نهادهای وابسته به دولت آمریکا را تشکیل می دهد. در این سیاست ها بسیاری از کشورهای جهان در زمره نقاط حساسی قرار می گیرند که در آینده می توانند برای آمریکا چالش برانگیز شوند. به همین جهت در طول دهه ۱۹۹۰ و در سالهای ابتدایی قرن حاضر، لابی ها، نمایندگان، گروه ها و گزارش های متفاوت خواهان اقدام نظامی آمریکا علیه چین، عراق، ایران، سوریه، افغانستان، کره شمالی، کوبا، ونزوئلا، مناطق بحرانی آفریقا و برخی نقاط دیگر می گردند که در مواردی نیز این اقدام جنبه عملی به خود می گیرد. با پیروزی بوش و ورود جناح محافظه کار به قدرت، اغلب

کسانی که به تئوری پردازی در خصوص ضرورت اقدامات نظامی آمریکا در نقاط گوناگون جهان می‌پرداختند و اغلب این دیدگاه‌ها می‌توانست برای آمریکا در دسرساز شود [woodward, ۲۰۰۵]؛ عملاً تمامی وظایف نظامی و سیاسی را برعهده گرفتند. اغلب این افراد نیز با تغییر در کادر کارشناسان، کسانی را وارد بخش‌های اجرایی و مطالعاتی نمودند که دارای دیدگاه‌های استراتژیک بوده و بیشتر تهدید محور بودند؛ تا صلح محور، یا فرصت محور. چنین تفکراتی حاصل دیدگاه‌های محتاطانه صاحب‌نظران سیاست خارجی نیست، بلکه حاصل تفکرات نظامی‌گرایان است. [جانسون، ۱۰۷، ۱۳۸۴].

دومین مشخصه نظامی‌گری آمریکا، جایگاه بالای افسران و نمایندگان صنایع نظامی در مشاغل دولتی، به ویژه در دوره اول ریاست جمهوری جورج بوش پسر است. در سال ۲۰۰۱، دولت بوش بسیاری از پست‌های اصلی سیاسی آمریکا را به مردان نظامی یا همان نظامی‌گرایان داد که می‌توان از یکسو به حضور دیک چنی در سمت معاون بوش، و یا پاول و آرمیتاژ در وزارت خارجه آمریکا از یکسو، و یا حضور رئیس سابق شرکت لاکهید مارتین به سمت معاونت نیروی هوایی و مدیر اجرایی شرکت انرون به سمت وزیر ارتش و بسیاری مواردی از این دست اشاره نمود [جانسون، همان، ۱۰۸]. حضور نظامیان یا نمایندگان مجتمع‌های نظامی صنعتی در دولت آمریکا به گونه‌ای است که ریچارد گاردنر، سفیر سابق آمریکا در اسپانیا و ایتالیا، معتقد است آمریکا در شرایط کنونی بیش از آنکه در زمینه جلوگیری از جنگ بکوشد، در زمینه آماده‌سازی خود برای جنگ فعالیت می‌کند. در این حالت آمریکا که در طول دهه ۱۹۹۰ در پرداخت بدهی‌های خود به سازمان ملل، و حداقل ۴۹۰ میلیارد دلار به بانک‌های توسعه چندجانبه غفلت کرده بود، با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ره راحتی برای امور دفاعی

۱- به عنوان مثال، باب وودوارد در کتاب طرح حمله خود به این نکته اشاره می‌کند که طرح اولیه حمله به عراق متعلق به سال ۱۹۹۴ بود و این درست زمانی است که کالین پاول و بسیاری دیگر از چهره‌های دولت بوش در پنتاگون حضور داشتند

خود بودجه‌ای بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار اختصاص داد [جانسون، همان، ۱۰۹].

سومین مشخصه نظامیگری در امریکا، سیاستگذاری بر مبنای آمادگی نظامی است که در میان سیاست‌های بوش در زمره اولین انتخاب‌ها و اولویت‌ها محسوب می‌شود. جورج بوش در سخنرانی افتتاحیه ریاست جمهوری خود می‌گوید: «ما در مقابل چالش‌های مختلف، دیوار دفاعی خود را قویتر خواهیم کرد، زیرا با ضعف دفاعی، چالش‌های بسیار گریبانگیر ما خواهد شد. ما با تسلیحات کشتار جمعی مقابله خواهیم کرد، به طوری که قرن جدید عاری از هر نوع وحشتی باشد و هیچ کشوری یارای مقابله با قدرت نظامی امریکا را نداشته باشد». از آنجائیکه دولت بوش تمام وقت و سرمایه خود را صرف گسترش قابلیت‌های نظامی امریکا - به عنوان یکی از نشانه‌های بارز نظامیگری - می‌کند، به منظور متقاعد ساختن مردم به اینکه چنین قدرت نظامی لازم است، باید به دنبال کشف خطرات جدید باشد. از بسیاری جهات، حملات ۱۱ سپتامبر موجب افزایش هرچه سریعتر بودجه‌های نظامی دولت امریکا شد [جانسون، همان، ۱۱۰]. سند استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۶، امنیت امریکا را متأثر از وضعیت درونی کشورهای جهان قلمداد می‌کند. تأکید بیش از حد بر مؤلفه‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در خاورمیانه، نشان از تلاش امریکا در جهت انجام تغییرات وسیع در این منطقه دارد. در این سند به صراحت اشاره می‌شود: «آزادی در امریکا بستگی مستقیم به آزادی در دیگر کشورها دارد. تنها راه ایجاد صلح در جهان، بالا بردن آزادی‌های اساسی است... این اقدام باید از طریق براندازی نظام‌های خودکامه، بالا بردن کارآمدی دموکراسی‌ها، تجارت آزاد و سیاست‌های مبتنی بر توسعه صورت پذیرد». ضمن آن‌که بر طبق این سند، ضروری‌ترین کارها باید در داخل جهان اسلام صورت گیرد.

استراتژی امنیت ملی جدید امریکا ضمن آن‌که از گزاره‌های تهاجمی‌تری نسبت به نسخه سال ۲۰۰۲ برخوردار است، به سمت آرمان‌گرایی و دور شدن از واقعیات موجود جهان نیز انحراف بیشتری پیدا کرده است. در حقیقت سند موجود قادر به تأمین منافع ملی امریکا نخواهد بود و در عین حال بسیاری از موارد مطرح شده در آن با سیاست‌های

فعلی دولت آمریکا در تضاد آشکار است. شاید اصلی‌ترین تضاد، ناشی از شکست آمریکا در ایجاد ثبات در عراق و ارائه الگویی در دولت‌سازی و دموکراتیزاسیون در خاورمیانه مبتنی بر اهداف پیش‌بینی شده در طرح خاورمیانه بزرگ باشد.

نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه هر چند گسترش مجتمع‌های نظامی-صنعتی در کوتاه مدت باعث پیشرفت‌های اقتصادی و علمی در سطوح مختلف می‌شود ولیکن تداوم این امر در نهایت و در بلند مدت موجب عقب‌نگه داشتن جوامع می‌شود. همچنین با گسترش تفکر نظامیگری؛ دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک به شدت مورد تهدید قرار می‌گیرد و جامعه هر چه از لحاظ سیاسی بسته‌تر باشد این امر سریعتر گسترش می‌یابد. اصولاً مفاهیم چون تعامل، دیپلماسی و گفت‌وگو در چارچوب فکری یک نظامیگر نمی‌گنجد به همین دلیل انتخاب نظامی انتخاب اول و آخر یک نظامیگر است. باید گفت که رفتار نظامیگر هم در حوزه تهاجمی و هم در حوزه تدافعی معنا دارد. اگر کشوری در حوزه تدافعی خود غیر از اقدام نظامی، و تهاجم مستقیم نظامی، گزینه سیاسی دیگری داشته باشد؛ و از آن استفاده نکند آنرا می‌توان نظامیگر تعریف کرد. مجتمع‌های نظامی-صنعتی بر خلاف معنای رایج آن که به کارخانجات و شرکتهای تسلیحاتی تفسیر می‌شود، یک پدیده فیزیکی بحساب نمی‌آید؛ بلکه بیانگر یک نوع رفتار، عملکرد و روابطی است که در ساخت سیاسی-اقتصادی جامعه بین مجموعه‌ای از تولیدکنندگان اسلحه، رسانه‌ها، الیگارش‌های مالی جامعه از یک سو با بخشهای از درون حاکمیت چون نظامیان، سیاستمداران و دولت مردان شکل می‌گیرد. و باید بیان داشت که مجتمع‌های نظامی-صنعتی در شرایطی امکان رشد بیشتری دارند که تهدیدات امنیتی وجود داشته باشد؛ و یک انطباق ذهنی برای رفع تهدیدات امنیتی در حوزه ابزارهای نظامی شکل بگیرد. بخش دیگر مبنای شکل‌گیری مجتمع‌های نظامی-صنعتی وجود ترس امنیتی و باور به آسیب‌پذیری امنیتی نظامی می‌باشد.

منابع

- ۱- ازغندی، علیرضا، (۱۳۶۴)، *مجموعه های نظامی - صنعتی*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۲- ازغندی، علیرضا-روشندل، جلیل، (۱۳۷۹)، *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*، تهران، انتشارات سمت.
- ۳- ازغندی، علیرضا، (۱۳۶۲)، *میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم*، تهران، نشر فرهنگ.
- ۴- بابائی علی، (۱۳۸۲)، *فرهنگ روابط بین الملل*، تهران، مرکز چاپ وزارت خارجه.
- ۵- چالمز، جانسون، (۱۳۸۴)، *مصائب امپراتوری امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عباس کاردان و حسن سعید کلاهی، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- ۶- سمسون، آنتونی، (۱۳۷۲)، *بازار اسلحه*، ترجمه فضل الله نیک اختر، چاپ اول، تهران، انتشارات سپهر.
- ۷- شولزینگر، رابرت، (۱۳۷۹)، *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه مهدی رفیع آبادی، تهران، مرکز چاپ وزارت خارجه.
- ۸- گری، کالین، (۱۳۷۸)، *سلاح جنگ افروز نیست*، ترجمه احمد علیخانی، تهران، دوره عالی جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۹- متقی، ابراهیم، (۱۳۷۶)، *تحولات سیاست خارجی امریکا مداخله گری و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵*، چاپ اول تهران، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی.
- ۱۰- بی نا، (۱۳۷۰)، *نتایج اقتصادی و اجتماعی مسابقات تسلیحات*، ترجمه ابراهیم رزاقی، تهران، انتشارات چاپخش.
- ۱۱- الوندی، حسین، (۱۳۸۳)، *تحول در مفهوم میلیتاریسم و تاثیر آن بر روابط بین الملل*، فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوازدهم، شماره ۴۶.
- ۱۲- جعفری، صمیمی، احمد، (۱۳۷۱)، *بررسی روند اثرات اقتصادی مخارج نظامی در*

- کشورهای مختلف جهان، فصلنامه سیاست خارجی شماره ۲ و ۳.
- ۱۳- رفالز، آسموس، (۱۳۷۰)، سیاست های نظامی ایالات متحده امریکا، ترجمه معصومه شمشیرپناه، مجله سیاست دفاعی، سال ۱۱، شماره ۷.
- ۱۴- لارنس جی. کی، (۱۳۷۴)، تراکم نیروهای مسلح در ایالات متحده آمریکا، ترجمه از فارین افروز، روزنامه سلام.
- ۱۵- هرسیچ، حسین و تویسرکانی، (۱۳۸۶)، رویکرد عمل گرایانه نومحافظه کاران در سیاست خارجی آمریکا، فصلنامه مطالعات بین الملل، سال ۳، شماره ۴.
- ۱۶- صمدی، ابراهیم، (۱۳۷۲)، کورتینا آموزش ویژه سربازان آمریکایی برای جنگ در جهان سوم، نشریه پیام انقلاب، سال ۱۴، شماره ۳۱۵.
- ۱۷- کریمی، جهانگیر، (۱۳۸۰)، تاثیر محیط امنیتی منطقی بر سیاست دفاعی دولتها، سیاست خارجی، شماره ۴۳.

Archive of SID